

جایگاه اسطوره‌ای، تربیتی و روان‌شناسانه داستان سیاوش و سودابه در شاهنامه فردوسی و همانندهای جهانی آن

محمد فولادی^۱ عاطفه سلطان مرادی^۲

چکیده

شاهنامه فردوسی مهم‌ترین کتاب منظوم اسطوره‌ای به زبان فارسی است که داستان سیاوش و سودابه جایگاه ویژه‌ای در این کتاب دارد. پژوهش حاضر با هدف شناخت و تحلیل جایگاه اسطوره‌ای، تربیتی و روان‌شناسانه داستان سیاوش و سودابه و شناسایی همانندهای جهانی آن انجام شد. بدین‌منظور کلیه آثار مکتوب در این موضوع به‌روش تحلیلی- اسنادی بررسی شد و جنبه‌های اسطوره‌ای، اجتماعی، تربیتی و روان‌شناسانه شخصیت سیاوش و سودابه شناسایی و با همانندهای جهانی آن تطبیق گردید. نتایج بررسی‌ها نشان داد که شخصیت سیاوش در شاهنامه شبیه حضرت یوسف(ع) و شاهزاده‌ای پاک‌طینت توصیف شده است که پاکی و طهارت نفس در سرشت اوست. چنانچه باوجود تهمت‌هایی ناوړا، اسارت و کشته شدن در کشوری بیگانه را می‌پذیرد، اما در برابر خواسته‌ها و وسوسه‌های گناه‌آلود سودابه می‌ایستد و برای اثبات بی‌گناهی و پاکی خود، همانند حضرت ابراهیم(ع) مجبور به تحمل آزمون‌هایی مانند ورگرم و گذر از آتش می‌شود. داستان سیاوش و سودابه در شاهنامه فردوسی همانندهایی در بین اسطوره‌های دیگر کشورها دارد که می‌توان به سرگذشت راما و سیتا در اسطوره‌های هند، داستان جو و انگ و سوداگی در اسطوره‌های چینی و داستان فدر و هیپولیت در اسطوره‌های یونانی اشاره کرد. از نظر روان‌شناسی، شخصیت‌های اصلی داستان سیاوش و سودابه با سه‌بخش روان یعنی، نهاد، من و فرامن قابل انطباق است. همچنین پرورش سیاوش، نمودی از کهن‌الگوی پیر دانا - پدر، و آزمایش قهرمان و شخصیت سودابه نیز نمودی از آنیمای منفی است. واژه‌های کلیدی: سیاوش، سودابه، شاهنامه فردوسی، اسطوره پاکی، همانندهای جهانی داستان‌های شاهنامه، تحلیل روان‌شناسی داستان‌های شاهنامه.

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۸/۱۶

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۴/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۳/۲۰

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه قم، قم، ایران. (نویسنده مسؤول)

Email: dr.mfoladi@gmail.com

ORCID: ۰۰۰۰۰۰۰۳-۳۵۸۰-۳۹۷۵

۲. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه قم، قم، ایران.

Email: asoltanmoradi۱۳۹۴@gmail.com

ORCID: ۰۰۰۰۰۰۰۱-۹۲۵۴-۱۰۹۸

یکی از مهم‌ترین و تاثیرگذارترین آثار بر فرهنگ و تمدن یک قوم، که در فرهنگ‌سازی و نیز فرهنگ‌سوزی می‌تواند نقش مهم و به‌سزایی ایفا کند، آثار ادبی و اشعار شاعران بزرگ و اندیشمندان، در قالب شاهکارهای ادبی ملی، بین‌المللی و جهانی است. از جمله این آثار، شاهنامه فردوسی است که نماد و نمودی از تاریخ و فرهنگ، آداب و عادات و باورهای ایران باستان است؛ به‌ویژه که توسط شاعری مسلمان، باورمند و شیعه سروده‌شده و ایران پیش از اسلام با پس از اسلام پیوند خورده‌است. حماسه جاودان فردوسی در شکل‌گیری فرهنگ و اخلاق ایرانیان نقش فراوانی داشته و از دیرزمان تا کنون به شکل نقالی و پرده‌خوانی، در زندگی ایرانیان در جریان بوده و هست. این شاهکار را یکی از پنج حماسه برتر جهان می‌دانند و حتی از نظر بیان اصول و مباحث اخلاقی و انسانی بازتاب یافته در آن، که بازتابی از باور ایرانیان بوده و در قهرمانان داستان جلوه نموده است، بر چهار حماسه مهم جهان: ایلید، اودیسه، مهابهاراتا و رامایانا، برتری دارد.

یکی از داستان‌های مهم، آموزنده و تاثیرگذار در اخلاق فردی، خانوادگی و اجتماعی ایرانیان، داستان سیاوش و سودابه است و از جهاتی همانند داستان یوسف و زلیخای دینی و قرآنی است. از این روی در نزد ایرانیان و فارسی‌زبانان، سیاوش به منزله یوسف ملی محسوب می‌گردد و نمادی از پاکی و طهارت نفس در مقابل خواسته‌های نفسانی، شهوانی و گناه آلود سودابه است. او همانند یوسف در مقابل خواسته‌ها و کامیابی‌های گناه‌آلود زلیخا ایستادگی می‌کند و به یاری ایزد یکتا، پاک و پاکیزه از آزمون‌ها بیرون می‌آید و به مظهر و نماد پاکی تبدیل می‌شود. ایرانیان در سوگ او سرودها پرداخته‌اند و در برخی نقاط هنوز در مرگ جوانان «سوگ سیاوشان» می‌خوانند و گریه و مویه سرمی‌دهند. نمود آن در رمان سووشون سیمین دانشور وجود دارد و نمود آن در گیاه «پر سیاوشان» قابل بررسی است. به گفته اسلامی ندوشن «سیاوش عزیزترین پهلوان شاهنامه است.» (۱۳۷۶، ۱۷۳)؛ البته این موضوع پس از اسلام و واقعه عاشورا شکل دیگری گرفته و نمادی دیگر یافته است. از این روی بررسی این داستان و اسطوره ایرانی می‌تواند در شناخت بهتر جوانان و ایران دوستان و باورمندان اسلامی - ایرانی، نسبت به اسطوره‌های پاکی یاری رساند.

۲. چارچوب نظری پژوهش

این پژوهش به دنبال آن است که یکی از داستان‌های مهم باستانی ایران پیش از اسلام را، که در روزگار اسلامی به وسیله فردوسی به نظم کشیده شده، از نظر جایگاه شخصیت‌های اصلی آن، سیاوش و سودابه بررسی کند. با توجه با اهمیت الگو و الگوپذیری در نوجوانان و جوانان، سیاوش می‌تواند الگوی مناسبی برای برخورداری از ویژگی‌های مثبت اخلاقی و مبارزه با نفس و پایداری در برابر خواهش‌های نفسانی و گناه‌آلود جامعه باشد، به‌ویژه که در میان ملل دیگر نیز نمونه‌هایی دارد. از این روی در این جستار ابتدا به اهمیت اسطوره و نمادها پرداخته شده و سپس داستان سیاوش و سودابه در شاهنامه با روش کتابخانه‌ای و شیوه توصیفی - تحلیلی و با بهره‌گیری از دیگر یافته‌ها، در قالب کتب و مقالات، بررسی و با نمونه‌های آن در ملل دیگر مانند داستان حضرت ابراهیم، رامایانا، هیپولیت، سوداگی،

بررسی تطبیقی شده است. با توجه به اهمیت و جایگاه والای این داستان، بن‌مایه‌های اساطیری و مشابهت‌های بین‌المللی آن، درباره این موضوع تحقیقاتی به شکل مستقل و تک جنبه، در باره جنبه‌های اسطوره‌ای، اجتماعی و روان‌شناسانه داستان و شخصیت‌های آن انجام شده، اما در این مقاله نگاهی چند جنبه به موضوع شده و جنبه‌هایی که تاثیر تربیتی بیشتری بر جامعه دارد بررسی و تحلیل شده است. از جمله پژوهش‌های انجام یافته در این زمینه عبارتند از: مقاله «فرضیه‌ای در باره مادر سیاوش» (آیدنلو، ۱۳۸۴)؛ «نظری درباره هویت مادر سیاوش» (خالقی مطلق، ۱۳۸۶) و مقاله: «دو فرضیه درباره داستان سیاوش» (بازیگر، ۱۳۹۴)؛ در این سه پژوهش بیشتر به شخصیت و نژاد مادر سیاوش و پرسش‌ها و ابهاماتی که در این باره مطرح شده، پرداخته‌اند. اما در باره شخصیت سیاوش نیز پژوهش‌هایی انجام شده است، از جمله: مقاله «سیاوش، شخصیتی آیینی و رازناک در شاهنامه» (فاضلی و کنعانی، ۱۳۸۹) و مقاله: «سیاوش در اسطوره و ادبیات»، فتاحی دولت آبادی، ۱۳۹۰ که به بررسی شخصیت سیاوش از جهت اسطوره و بازتاب رازناک آن در شاهنامه اشاره شده است. بایسته ذکر است که گرچه برخی مباحث مطرح شده در این مقالات و موارد مشابه، با پژوهش حاضر تناسب دارد، اما در نوشتار حاضر جنبه تربیتی و تاثیر اخلاقی و اجتماعی بیشتر مورد توجه بوده است. برخی پژوهش‌ها نیز به بررسی تطبیقی با نمونه‌های دیگر پرداخته شده است از جمله: مقاله: «تحلیل ساختار داستان سیاوش و دو داستان رام چندر و سدنوا در هند» (شیخ حسینی و خلیلی جهان تیغ، ۱۳۹۳)؛ مقاله: «بررسی تطبیقی شخصیت‌ها و کارکردهای آنها در داستان‌های سیاوش و رامایانا» (بیرانوند و دیگران، ۱۳۹۵)، پایان نامه: «مقایسه تطبیقی حماسه رامایانا و داستان سیاوش از شاهنامه فردوسی» (قبادی فومشی، ۱۳۹۱) و کتاب: «بررسی تطبیقی عناصر روایی قصه حضرت یوسف در قرآن و سیاوش در شاهنامه» (محمودیان راوی نژاد، ۱۳۹۲). در این جستارها نیز موضوع تطبیقی داستان با موارد همانند آن بررسی شده است، اما در این مقالات بررسی جنبه تربیتی و اخلاقی هدف اصلی نبوده است ولی در پژوهش حاضر این موضوع هدف اصلی است و بر آن تاکید شده است.

۳. بحث و نتیجه‌گیری

۳-۱. اسطوره و داستان‌های اساطیری

از آنجا که داستان سودابه و سیاوش در شاهنامه جزو داستان‌های اساطیری ایرانی است، در آغاز نگاهی کوتاه به شناخت اسطوره خواهیم داشت. اسطوره‌ها در هر ملت از اهمیت و جایگاه شایانی برخوردار و در ضمیر ناخودآگاه فردی و جمعی و تمدن و فرهنگ جامعه تاثیر گذارند. از این روی نباید اسطوره را با افسانه‌های تخیلی یکی دانست؛ از همین نگاه است که فردوسی نیز در شاهنامه تاکید می‌کند:

به یک‌سان روشن زمانه مدان

تو این را دروغ و فسانه مدان

دگر بر ره رمز معنی برد

ازو هر چه اندر خورد با خرد

(فردوسی، ۱۳۸۸، ۱/ ۱۲)

فردوسی داستان‌های شاهنامه را از گونه رمز و نماد می‌داند و مواردی مانند کاربرد دیو در شاهنامه را از همین نگاه تفسیر می‌کند:

تو مر دیو را مردم بد شناس
کسی کو ندارد ز یزدان سپاس

هر آن کو گذشت از ره مردمی
ز دیوان شمر، مشمرش زادمی

(فردوسی، ۱۳۸۸، ۲۹۶/۳)

با همین نگاه نمادین است که مارهای بر رسته بر دوش ضحاک، نماد و نمودی از تجلی بیرونی نفس اماره به شمار می‌آیند. از این روی برای شناخت عمیق یک ملت و قوم، نمی‌توان از اسطوره‌های آن بی‌خبر بود. در ادبیات حماسی و عرفانی، بسیاری از موضوعات با اساطیر پیوند دارند. عقاید، آداب و رسوم، جشن‌ها و سوگواری‌ها، در زندگی یک ملت از نگاه اسطوره‌شناسی، نقش فراوانی دارند. اسطوره‌ها نمادهایی هستند که می‌توانند توجیهی منطقی برای زندگی اجتماعی باشند. اسطوره‌ها همچنین می‌توانند نقش اندرزها را در یک مجموعه اخلاقی والا داشته باشند و سرمشق‌هایی در اختیار بشر بگذارند که برطبق آن‌ها زندگانی خویش را بسازد. (جواری، ۱۳۸۳، ۴۴)، در همین داستان نیز، سیاوش همانند یوسف، نماد و اسطوره‌ای است از پاکی، طهارت نفس و ایستادگی در برابر خواهش‌های نفسانی سودابه است و با این نگاه می‌تواند الگویی ملی در کنار الگوهای مذهبی برای جوانان ما و جهانیان باشد؛ طهارت نفسی که ریشه در تاریخ چند هزار ساله دارد. (ر.ک. فردوسی، ۱۳۹۱، ۹۸-۹۷ و نیز فردوسی، ۱۳۸۸، ۲/، ۲۰۷-۲۰۹ و ۲۲۴ و ۳۲۰-۳۲۲ و ۵۰۰-۵۰۵ و...)

میرچا الیاده، اسطوره‌شناس نامی، در باره اسطوره بر این باور است که: «اسطوره، نقل‌کننده سرگذشتی قدسی و مینوی است. راوی واقعه‌ای است که در زمان اولین، زمان شگرف بدایت همه چیز، رخ داده است.» (۱۳۶۲، ۱۴)

روایات اساطیری کم‌کم وارد حماسه می‌شوند و داستان‌های حماسی و ملی را شکل می‌دهند. داستان «یوسف» در تورات که در واقع، یک بن اسطوره‌ای خدای شهیدشونده دارد، با گذشت زمان به صورت یک شخصیت انسانی درمی‌آید، از همین نمونه است. به چاه افکندن و به زندان افتادن او، در واقع مرگ خدای نباتی است که شکل نمادین پیدا کرده و از چاه درآمدن او و آزادی‌اش از زندان و به قدرت رسیدن او مخصوصاً نعمت به مصر بردن او دقیقاً حیات دوباره خدای شهیدشونده است، که شکل سامی‌اش را در شخصیت تموز می‌بینیم. البته یک شخصیت تاریخی یوسف هم وجود دارد؛ ولی داستان‌هایی که پیرامونش ساخته می‌شود، داستان‌های اسطوره‌ای‌اند. (سرکاراتی، ۱۳۹۳، ۷۱ و ۲۱۳-۲۱۷ و نیز: بهار، ۱۳۶۲: ۴۵۰)

گرچه اسطوره با توجه به وضعیت اجتماعی، فرهنگی، اقلیمی در هر ملتی با دیگر ملت‌ها متفاوت است، اما در نگاه کلی، اسطوره‌های تمامی ملل سرچشمه مشترک و اشتراکات فراوانی دارند. «مسئولیت ادبیات تطبیقی، بررسی پی‌جویی

تیپ‌ها و نمونه‌های نوعی در متن و زمینه مشترک جهانی است. این گونه ادبیات، وظیفه دارد که بافت‌ها و زمینه‌های مشترک آن‌ها را که از ادبی به ادب دیگر انتقال یافته است، باز بیابد.» (غنیمی هلال، ۱۳۷۳، ۴۰۰). داستان سیاوش و سودابه و عشق ممنوعه او به سیاوش، گذر سیاوش از آتش و خدای شهیدشونده و ایزد باروری سیاوش از مهم‌ترین داستان‌های شاهنامه فردوسی است که نمونه‌های آن، در متون دینی، گذر ابراهیم از آتش، یوسف و زلیخا، و متون حماسی ملل دیده می‌شود و این امر، نشان از اشتراک فرهنگی و قومی هند و ایرانی و هند و اروپایی داستان‌ها دارد. از سرزمین چین تا هند در داستان رام و سیتا و از داستان‌های بین‌النهرین، تموز و عشتار، سامسون و دلیله در تورات، تا افسانه بالدر در اسکاندیناوی، وجود عشق ممنوعه‌ای را می‌بینیم که با توطئه و دسیسه شروع می‌شود و با آزمون گذر از آتش سعی بر رسوایی خیانتکار دارد. داستان سیاوش و سودابه نیز از جمله اسطوره‌هایی است که همانندهایی در جهان دارد، که در این مقاله به برخی از آنها اشاره خواهد شد. (ر.ک.، بهار، ۱۳۷۶: ۲۹۹ - ۲۹۶؛ طالشی، ۱۳۹۵: ۳۶ و روزه و ایازی، ۱۳۹۲)

۲-۳. داستان سیاوش و سودابه در شاهنامه فردوسی

داستان سیاوش و دلدادگی گناه آلود نامادریش سودابه، در شاهنامه در تصحیح معتبر خالقی مطلق در جلد دوم ابیات ۱ تا ۲۵۲۲ و صفحه ۲۰۱ تا ۳۷۵ بیان شده است. منابع کهن، از مادر سیاوش و سپس خود سیاوش شخصیت‌های اسطوره‌ای و نمادینی را ترسیم می‌کنند که در صورت و سیرت، از زیبایی فراوانی برخوردارند. اگرچه در همان آغاز با اشاره کوتاه به مادر سیاوش و سپس تولد سیاوش، دیگر چندان به مادر پرداخته نمی‌شود و بیشتر شخصیت و زندگی شاهزاده اصیل و نجیب ایرانی بیان می‌گردد، که این موضوع و چرایی آن خود نیاز به تحلیل جدایی دارد و پژوهندگان بدان پرداخته‌اند. (ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۶، ۲۷۰-۳۲۲ و آیدنلو، ۱۳۸۴، ۲۷-۴۶). سیاوش پس از تولد و مرگ مادر، به دست ابر قهرمان شاهنامه، رستم پرورده می‌شود و پس از آموزش فنون رزم و بزم و آداب اجتماعی و اخلاقی، به دربار و خانواده برمی‌گردد، سودابه که مهین بانوی کاخ و همسر کاووس است، با دیدن سیاوش، زلیخاگونه، به شکل گناه‌آلودی شیفته سیاوش، فرزند شاه از زن دیگر او، می‌گردد و به هرترفندی، در پی کامیابی گناه آلود است؛ اما سیاوش شاهنامه، در نهایت پاکی و طهارت نفس تا پای جان و با تحمل سختی‌های فراوان و اسارت در سرزمین دشمن و تهمت‌های ناروا و نهایتاً کشته شدن در کشور دشمن، پای پاکی و طهارت نفس خود می‌ایستد و آزمون‌های دشواری مانند ور (آزمون) گرم و گذر آتش را مانند ابراهیم (ع) به جان می‌خرد و به یاری یزدان پاک، از آتش رهایی می‌یابد و آتش بر او چون گلستان می‌گردد.

۳-۳. برخی داستان‌های همانند داستان سودابه و سیاوش در جهان

موضوع پاکی و طهارت نفس، به‌ویژه یک شاهزاده، در بین اسطوره‌های کشورهای جهان، همانندهایی دارد و همواره ستایش شده و در فرهنگ و اخلاق فردی و جمعی آنان تاثیر بسزایی داشته است؛ نمونه شناخته‌شده آن در متون دینی، داستان یوسف و زلیخاست که به دلیل شهرت داستان و آشنایی مخاطب نیازی به پرداختن بدان

نیست و به همین اشاره بسنده می‌کنیم؛ اما در میان ملل دیگر نیز این اسطوره و داستان، یافت می‌شود که در ادامه به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره و همانندی آنان با داستان سیاوش و سودابه بررسی خواهد شد.

۳-۳-۱. داستان راماینا و سیتا در هند

در کتاب *راماینا* دربارهٔ سرایندهٔ داستان رامایانا این گونه آمده است: «او در آغاز یک راهزن بود؛ راه بر کاروان‌ها می‌بست و هستی آنان را به یغما می‌برد. در عین حال، دلی مهربان داشت و اگر دلش به حال بینوایی می‌سوخت، هر آنچه داشت به او می‌بخشید. او در دشت، کوهستان و بیشه‌زارها با اسب بادپای خود به این سو و آن سو می‌رفت. روزی بر دامنهٔ مرغزاری به کنار چشمه‌ساری آرمیده بود و بازی دو کبوتر دلدادۀ را تماشا می‌کرد؛ این دو گاهی سر به آغوش هم می‌بردند و زمانی به پهنهٔ آسمان‌ها بال می‌گشودند. ناگهان پیکان صیادی چیره‌دست، یکی از آن دو را به خاک و خون غلتاند و دیگری را تنها و بی‌کس، از آن چمن‌زار دلفریب گریزان ساخت. جوان راهزن، از مرگ کبوتر بی‌گناه آن‌چنان اندوهگین شد که فریادی برکشید و سخنانی بر لب راند و زار بگریست. در آن دم، سروش غیبی از آسمان او را خطاب کرد و گفت: ای جوان، آنچه تو بر لب راندی شعر بود، شعری موزون و خوش‌آهنگ، شعری دل‌نواز و روح‌پرور. تو شاعری، نه راهزن. این شیوهٔ زندگی را رها کن و به دنبال شاعری برو. تو روزی بزرگ‌ترین شاعر سانسکریت خواهی شد؛ جوان یک لحظه به خود آمد؛ به اطراف نگریست و کسی را ندید؛ اما آن سخنان در گوشش طنین‌انداز بود: تو شاعری و شاعر بزرگی خواهی شد. کلمه‌های خوش‌آهنگی را که چند لحظه پیش بر زبان رانده بود، بار دیگر تکرار کرد و به دنبال آن، باز هم مضامینی بر مرگ پرندۀ بال و پر شکسته و بی‌جان بر زبان آورد. او بعد از این حادثه، راهزنی را رها کرد و به دنبال سرودن شعر رفت. این جوان، که نامش وال میکی بود و حدود پانصد سال قبل از میلاد مسیح، یعنی مدت قریب به بیست و پنج قرن پیش در این جهان می‌زیست، نامورترین و محبوب‌ترین شاعر حماسه‌سرای هند شد.» (شهباز، ۱۳۸۸، ۵۰ و نیز: شاتوک، ۱۳۸۸، ۶۲)

رامایانا به معنی گنجینه‌های راما، سرگذشت پرشور دو دلدادۀ است: یکی «راما» و دیگری همسرش «سیتا». راما و سیتا و حماسهٔ پر شور زندگانی آنان بر همهٔ مظاهر فرهنگی، ذوقی و هنری مردم هند تأثیر نهاده است. راما برای آنان، نماد فرمانروا و جنگجویی دادگستر و شوهری مهربان و فداکار و سیتا، همسری پاکدامن، شوهر دوست و فرزندپرور بوده است. وال میکی که گفته شده سرایندهٔ این رزم‌نامه است، باین اثر گنجینه‌ای ارزشمند باقی نهاده است.

«راما، همسر سیتا، روزی در حین عبادت، دختری زیبا و وسوسه‌انگیز برابر خویش دید. دختر که سخت تحت تأثیر جاذبهٔ راما قرار گرفته بود، آغاز دلبری و افسونگری کرد؛ اما راما که جز به محبوب راستین خویش، سیتا، به هیچ زنی توجه نداشت، او را از خویش راند. دختر که در حقیقت، عفریته‌ای بدنهاد بود، به قلمرو برادر خویش «راون»، فرمانروای سیلان، پناه برد و از او برای انتقام‌جویی از رامایاری خواست. راون برای فنای رامایانان و اندیشه‌ها کرد. سرانجام برآن شد که به هر ترتیب هست، او را بفریبد و به خاک خویش آورد. از این رو، یکی از عفریت‌های خویش

را به صورت آهویی زیبا درآورد و به گرد صومعهٔ رامافرستاد. راماکه سخت دلباختهٔ آهو شده بود، به دنبالش روان شد. راماراهی طولانی پیمود و از همسر و خانهٔ خویش جدا ماند. چون شب هنگام فرا رسید و سیتا، شوی مهربان را ندید، از برادر شوهر خواست که به جست‌وجوی برادر برود و چون وی از صومعه دور گشت و سیتا تنها ماند، راوان به صومعه آمد و با جور و عنف، سیتا را به همراه خویش برد. راماسرانجام پس از دربه‌دري و تلاش بسیار به صومعه بازگشت و چون از طریق ریاضت از سرنوشت اندوه‌بار همسر خویش آگاهی یافت، مصمم گشت به هر ترتیب هست، آن ابلیس ستمگر را از میان بردارد و در عین حال، سیتای مهربان را آزاد سازد... رامایار دل‌بند و وفادار خویش، سیتا را به آغوش گرفت. اما قطره‌های زهر بدخواهی و سعایت و سیاه‌دلی برخی، اثر خود را بخشید و روح او را مسموم کرد و وی را نسبت به همسر خویش بدگمان ساخت. راماسیتای بی‌گناه را از خویش راند و زن نیز که وضع را چنان دید، ترک همسر و دیار کرد و به سوی صومعهٔ وال میکی راهب اندیشمند روان شد». (ر.ک.، پیشین، با تلخیص)

در جلد اول کتاب *تاریخ تمدن* در این قسمت از داستان آمده است: «رام برای رفع شایعاتی که دربارهٔ ناپاکی سیتا در میان مردم بروز یافته است، از سیتا می‌خواهد از میان آتش بگذرد. سیتا، سیاوش‌وار، از آتش سربلند بیرون می‌آید؛ لیکن غرور رام به خاطر برخی دیگر از بدگمانی‌های مردم باعث می‌شود سیتا را که آستن است، به جنگل بفرستد». (دورانت، ۱۳۸۴، ۱/ ۶۴۳) سال‌ها از آن دوران می‌گذرد، سیتا دو پسر هم‌زاد به دنیا می‌آورد که وال میکی آن دو را تحت نظارت و سرپرستی خویش بزرگ کند. وقتی آن دو جوان، دوران طفولیت را پشت سر نهاده‌اند، راهب در معیت آن دو رهسپار سرزمین کوسالاس شد. رامادر همان نخستین نگاه، فرزندان خود را که شباهت بسیار بدو داشتند، شناخت و افسرده و پشیمان به دنبال همسر فرستاد. وقتی سیتا برابرش آمد، باز هم راما به آسانی حاضر نبود بپذیرد که زن پاکدامن و فداکار بدو خیانتی روا نداشته است. در این هنگام بود که رب‌النوع زمین بر بینوایی سیتا رحمت آورد و از انتظارات شوهر آزرده‌خاطر گشت. روی زمین برابر رامادهان باز کرد و الههٔ زمین در همان حال که بر تخت فرمانروایی نشسته بود، برابرش ظاهر شد. بدو گفت که این زن، مظهر صفا و پاکدامنی است و از آن‌جا که بیش از هر انسان دیگری در دوران عمر خویش رنج‌دیده، پس او می‌تواند در شمار خدایان درآید و از عرصهٔ زمین که ساکنان آن قدرش را ندانسته‌اند، به آسمان‌ها صعود کند و پیش از آنکه راما بتواند از داوری ناروای خویش پوزش بخواهد، سیتا به آسمان پای می‌گذارد و همهٔ آن بدخواهانی که موجب جدایی آن دو گشته بودند، اشک ندامت بر چهره می‌ریزند. (ر.ک.، شهباز، ۱۳۸۸: ۵۵-۵۱) همچنین این افسانه به شکل منظوم در کتاب *رامایانا* از پانی پتی آورده شده و نیز با اندکی تغییر در برخی وقایع و بعضی اسامی در کتاب *تاریخ تمدن*، جلد اول از ویل دورانت و در صفحات ۶۴۴-۶۴۲ و کتاب *آیین هندو* از سیل شاتوک و در صفحات ۶۵-۶۲ آمده است. نیز پانی پتی این داستان را به نظم درآورده و کتابی با عنوان *رامایانا* تألیف کرده است.

مقایسه راما و سیتا با داستان سیاوش و سودابه

مهم‌ترین ویژگی مشترکی که در اساطیر و روایات حماسی ایرانی و هندی و حتی می‌توان گفت در تمام روایات حماسی جهان وجود دارد، نبرد بین نیروهای خیر و شر و پهلوانان و دیوان و به تعبیر میرجلال‌الدین کزازی، «ستیز

ناسازها» (۱۳۶۶، ۵۱۷) است. به عبارت دیگر، در هر پدیده حماسی، دو ناساز روبه‌روی یکدیگر است که اگر یکی از آن دو در کار نباشد، هرگز رخدادی حماسی رخ نخواهد داد؛ چون وجود هریک از دو سستیزنده، درگرو وجود دیگری است. حماسه از جنس جنگ است؛ ولی از سنخ آن نیست. چون که در جنگ، خود جنگ هدف هست مانند «الایام» عرب. (ر.ک.، ابن اثیر، ۱۳۷۴، ۵۸۲) اما حماسه، خود هدف وجود ندارد؛ بلکه با دریافت از متن اسطوره‌ها و ادیان به دست می‌آید که حماسه، راهی است برای رسیدن به شرایط حاکمیت سنت جاویدان آسمان یعنی صلح و عدالت که آورنده خوبی و زیبایی است. (ر.ک.، داراشکوه، ۱۳۴۰، ۶۵)

در هر دو کتاب شاهنامه و رامایانا بر فضایل اخلاقی، خویش‌داری، بردباری، چشم‌پوشی از خطای دیگران، اخلاص در پندار و گفتار و کردار و احترام آمیخته با دلبستگی به بزرگترها تأکید شده است. «معیارهای قضاوت اخلاقی که در رامایانا بر آن تأکید شده، عبارتند از: در اندیشه جهان باز پسین باش، به بزرگان قومت احترام بگذار، خلق و خوی انسانی را جایگزین رذایل پست حیوانی کن، به وجدان خویشتن خویش رجوع کن، از خودستایی و بدنهادی و بی‌شرمی بپرهیز، عفت و پاکدامنی را در همه حال رعایت کن، یار و مددکار همه حتی دشمنانت باش و کردارت را با گفتارت یکسان کن.» (میکی و داس، ۱۳۷۹، ۱۴) و همان گونه که گذشت، در شاهنامه نیز بر این فضیلت‌ها تأکید شده است.

وفاداری به عهد و پیمان: سیاوش و رام، هر دو رفتاری مبتنی بر احساسات و شهود دارند. «افرادی که به این روش رفتار می‌کنند، بیش‌تر نگران ارزش‌ها هستند.» (بگلی، ۱۳۸۵، ۵۵ - ۵۴) سیاوش، متعهد و وفادار به پدر است و بی‌شک، این تعهد و اخلاق را وام‌دار تربیت رستم است. او که ناخواسته در فضای آزمایش می‌افتد، به جهت پاک نیتی و اخلاق‌مداری، نه تنها به پدرش خیانت نمی‌کند، بلکه سرشت پاک و آزادگی و جوانمردی خویش را در برابر شیطانی انسان‌نما، نشان می‌دهد. نوعی کمال‌طلبی در رفتار و واکنش‌های او به پدر و سودابه دیده می‌شود. «سیاوش، یک کمال‌طلب است که حاضر نیست سر مویی از مبادی اخلاقی سرپیچی کند.» (خالقی مطلق، ۱۳۸۶، ۱۰۵) آن‌جا که پدر، غافل از وسوسه‌های سودابه بارها از سیاوش می‌خواهد به حرمسرای سودابه برود تا با خواهرانش دیدار کند و با دمدمه‌های عاشقانه سودابه روبه‌رو می‌شود. سیاوش، هم به دلیل راستی و درستی باطن و هم به دلیل اینکه فکر می‌کرد اگر به عشق سودابه جواب دهد به پدر خیانت کرده است، از عشق ممنوع او رویگردان می‌شود. «پذیرفتن عشق سودابه، شکستن عهدي است که ناگفته میان پدر و فرزند بسته شده و شکستن آن بی‌وفایی و روی‌گرداندن از مردانگی و دانایی است.» (مسکوب، ۱۳۵۱، ۵۱)

من اینک به پیش تو استاده‌ام تن و جان شیرین تو را داده‌ام

ز من هر چه خواهی همه کام تو برآرم نپیچم سر از دام تو

سرش تنگ بگرفت و یک پوشه چاک بداد و نبود آگه از شرم و باک

رخان سیاوش چو گل شد ز شرم بیاراست مژگان به خوناب گرم

چنین گفت با دل که از کار دیو مرا دور دارد گیهان خدیو

سیاوش بدو گفت هرگز مباد که از بهر دل، سر[دین] دهم من بباد

چنین با پدر بی‌وفایی کنم ز مردی و دانش جدایی کنم

تو بانوی شاهی و خورشید گاه سزد کز تو ناید بدینسان گناه

وزان تخت برخاست با خشم و جنگ بدو اندر آویخت سودابه چنگ

(فردوسی، ۱۳۹۱، ۹۸-۹۷ و نیز

فردوسی، ۱۳۸۸، ۲/۲۲۴)

دسیسه و نیرنگ: در حماسه‌های ملی ایران، عاشقانه‌های کوتاه و بلندی وجود دارد که با روح حماسه، عجین شده‌اند و دلیل وجود این عاشقانه‌ها، ادامه نسل و حضور پهلوانان در داستان حماسی است. «به نظر می‌رسد داستان‌هایی که رنگ حماسی دارند، به دلیل بقای نسل قهرمان (عاشق) منجر به وصال می‌شود و با حسن عاقبت و توأم با شادی است.» (سنچولی، ۱۳۹۴، ۱۹۰) و البته این عشق، «خود، بخشی جدایی‌ناپذیر از حیات پهلوانانه و مایه شور و نشاط و روح سرزندگی است.» (حمیدیان، ۱۳۷۲، ۴۶۱ - ۴۶۰) و آن‌گونه که در شاهنامه و رامایانا می‌بینیم، این عشق است که «اوج گره‌خورگی جمال جسم و جلال روح» (مجتبی، ۱۳۷۹: ۲۶۷) را در بین سیاوش و جریره و فرنگیس و در داستان رام و سیتا به وجود می‌آورد. یکی از مهم‌ترین موضوعات و بن‌مایه‌ها در این عاشقانه‌ها، عامل دسیسه و نیرنگ است که معمولاً با عباراتی چون: ترفند، فریب، جادو، دستان، بند، چاره، افسون و... بیان می‌شود. کاربرد این موضوع در عاشقانه‌های حماسی تأثیرگذارتر و زیباتر است. در عاشقانه‌های حماسی که عشق، بدنه اصلی آن را تشکیل می‌دهد، آنچه باعث دسیسه و نیرنگ می‌گردد، تعارض و تضاد میان خواست‌ها است که افراد ناپاک را مقابل

افراد پاک قرار داده و به طرح توطئه وا می‌دارد و در نهایت، این رویارویی به فاجعه می‌انجامد. همان‌گونه که می‌بینیم تراژدی داستان سیاوش در شاهنامه معلول دسیسه‌های بسیار و نیرنگ‌بازی فراوان سودابه، گرسیوز، افراسیاب و حتی کیکاووس است و در داستان رامایانا هم دسیسه‌های بسیار کای‌کئی، خواهر راوان و حاسدان، سبب تبعید رام به جنگل، نبرد رام با راوان و جدایی رام از سیتا و آسمانی شدن آنان می‌شود. پس از امتناع سیاوش از گام نهادن به شبستان سودابه، وی بارها نزد کیکاووس به نیرنگ‌بازی و دسیسه‌چینی علیه سیاوش می‌پردازد؛ اما شاه که شیفته سودابه است، به سخنان سیاوش توجه نمی‌کند و تنها شاهزاده را پند می‌دهد و به آزمون آتش (ورگرم) سوق می‌دهد.

سیاوش بدانست کان مهر چیست چنان دوستی نَز ره ایزدِیست

...به سودابه زین گونه گفتار نیست مرا در شبستان او کار نیست

ز گفت سیاوش بخندید شاه نه آگاه بد ز آب در زیر کاه

گزین تو باید، بدو گفت، زن ازو هیچ مندیش وز انجمن

که گفتار او مهربانی بود به جان تو بر پاسبانی بود

چو ایشان برفتند، سودابه گفت که چندین چه داری سخن در نهفت

نگویی مرا تا مراد تو چیست که بر چهر تو فرّ چهر پریست

هر آن کس که از دور بیند تو را شود بیهش و برگزیند تو را...

ز من هر چه خواهی همه کام تو بر آرم نپیچم سر از دام تو...

رخان سیاوش چو گل شد ز شرم بیاراست مژگان به خوناب گرم

چنین گفت با دل که از کار دیو مرا دور دارد گیهان خدیو

نه من با پدر بی‌وفایی کنم نه با امر من آشنایی
کنم

(فردوسی، ۱۳۹۱، ۹۷ - ۹۶)

در ادامه داستان، به واسطهٔ دسیسه و تهمت و توطئهٔ سودابه، شاه از ترس از دست دادن آبروی خویش، سیاوش را مجبور به گذشتن از آتش می‌کند.

۲-۳-۳. جو وانگ و سودا گی چینی و همانندی با سیاوش و سودابه

مطالعهٔ تطبیقی حماسه‌های ایران و چین، نزدیکی و همانندی میان دنیای پهلوانی این دو قوم باستانی را نشان می‌دهد. «و. پ. کر»^۱ و دیگر پژوهشگران شعر پهلوانی، با وجود پذیرش پاره‌ای همانندی‌ها میان آثار حماسی «هومر» و حماسه‌های اقوام شمالی، عقیده دارند که این همانندی‌ها در برابر همانندی حماسه‌های ایران و چین، ناچیز است. نکتهٔ مهم این‌جا است که همانندی افسانه‌های پهلوانی ایران و چین، جنبهٔ اساسی و کلی دارد. گاه تمام افسانه و پهلوانان آن در هر دو حماسه یکسان‌اند و زمانی، جابه‌جایی پاره‌ای از رویدادها و به کار بستن برخی هنرنامی‌های شاعرانه به چشم می‌خورد. برای مثال، سرگذشت و منش شاهانی چون «کاوس» و «جووانگ» و شهبانوهای مانند «سودابه» و «سو - دا - گی» و شاهزادگانی نظیر «سیاوش» و «یین - گیائو» و گزارش‌های مربوط به پهلوانان و جنگاورانی چون «لی - جینگ» و «رستم» و «لی نو - جا» و «سهراب» به‌طور شگفت‌انگیزی همانندی دارد. وقتی این همانندی‌های نمایان را پی‌جویی می‌کنیم، نقش قوم «سکا» مورد توجه قرار می‌گیرد: «مهم‌ترین افسانه‌های همانند در حماسه‌های ایران و چین را همین افسانه‌های سکایی تشکیل می‌دهد و برخی از این همانندی‌ها را می‌توان نتیجهٔ مبادلهٔ خودآگاه یا ناخودآگاه داستان‌سرایان و نقالان دو کشور دانست. به گفتهٔ دکتر «ویلهم گروب»^۲ هنوز هم کسانی که هرگز کتاب نخوانده‌اند، افسانه‌های «فنگ - شن - ینی» را نقل و پخش می‌کنند.» (کویاجی، ۱۳۸۰، ۲ و ۷۷-۷۸)

سودابه و سو - دا - گی : همان‌گونه که منش و کردار «جو - وانگ» و «کاوس» در دو حماسهٔ چینی و ایرانی همانندی کامل دارد، زندگی همسران این دو شاهنشاه، «سو - دا - گی» و «سودابه» - نیز بسیار شبیه یکدیگر است. حتی شباهت نام‌های این دو قابل تأمل است. در هر دو حماسه، شهبانو خرد اهریمنی شوهر خویش شمرده شده و شاهزاده

^۱. W. P. Ker

^۲. Dr. Wilhelm Grube

بی‌گناهی را شکنجه می‌دهد تا او را گمراه سازد. حماسه چین اختراع کوره آتشین را که برای نابود ساختن دشمنان به کار می‌رفت، به شهبانو سو - دا - گی نسبت داده است و این کوره مطابقت دارد با خرمن آتشی که بنابر داستان شاهنامه، به تحریک سودابه و به فرمان کاووس برمی‌افروزند و شاهزاده سیاوش که در برابر افسون شهبانو سودابه ایستادگی کرده و با کامجویی وی مخالفت ورزیده است، محکوم به گذشتن از آن می‌شود. منش سو - دا - گی تیره‌تر و تبهکارانه‌تر از منش و خوی سودابه است. وی تنها یک نامادری نیست که می‌کوشد ناپسری خود را از راه پاکدامنی منحرف سازد بلکه بر اثر ناکامی در این کوشش، او را تا حد مرگ شکنجه و آزار می‌دهد. این سیاه‌کاری در داستان سودابه نیز به چشم می‌خورد. با این تفاوت که سو - دا - گی علاوه بر این کژراهی مرتکب تبهکاری‌های بسیار دیگری هم می‌شود: وی به دستاویز یک ناسازگاری ناچیز، به زیان «گیانگ - شیه»^۱ شهبانوی پیشین دست به توطئه می‌زند و برای آنکه خود جای او را بگیرد، او را به شیوه‌ای دلخراش می‌کشد. در روایت چینی، شهبانو سو - دا - گی که به شاهزاده «بو - یی - گا او»^۲ عشق می‌ورزد، به بهانه آنکه می‌خواهد نواختن عود را از وی بیاموزد، او را به نزد خویش می‌خواند. آن‌گاه، همه نیرنگ‌های زنانه را برای برانگیختن عشق شاهزاده به کار می‌بندد و حتی برای رسیدن به مقصود، او را به باده‌گساری وامی‌دارد. (ر.ک.، کویاجی، ۱۳۵۳، ۹۰ و بهار، ۱۳۶۲، ۱۹۴)

۳-۳-۳. همانندی داستان سیاوش و سودابه و فدر و هیپولیت یونانی

اصل این داستان، یونانی است و آن را «اورپید» نمایش‌نویس مشهور قبل از میلاد نوشته است. روایت اورپید در دست نیست؛ اما این داستان را «ژان راسین»، نمایشنامه‌نویس شهیر فرانسوی، پس از او بازآفرینی کرده است. اسلامی ندوشن، فشرده این داستان را در کتاب «جام جهان‌بین» (۱۳۴۶، ۸۵) و «زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه» (۱۳۷۶، ۱۸۵)، آورده و درباره ارزش ادبی این داستان گفته است: «نمایشنامه فدر، مقام بسیار ارجمندی در ادبیات فرانسه و دنیا دارد و به نظر نقادان، بلندترین اثر راسین است. پاکیزگی و زیبایی شعرها و باریکی اندیشه، آن را چه از نظر ادبی و چه از نظر تحلیل روانی، شاهکاری جاودانی کرده است.» (۱۳۴۶، ۱۶). «ماجرای دلدادگی «فدر»^۳ زن «تزه»^۴ به ناپسری خود، «هیپولیت»^۵ گذشته از اینکه به خودی خود از داستان‌های غم‌انگیز و دلکش یونان قدیم است، برای ما این امتیاز خاص را هم دارد که از بسیاری جهات به ماجرای سیاوش و سودابه همانند می‌شود. هر دو داستان، سرگذشت عشقی نومیدانه و گناه‌آلود و نافرجام هستند. در این دو قصه، سبکسری و تیزخشمی شاهان پیر، دو شاهزاده نوجوان را به کام مرگ می‌فرستد و در هر دو جا، زمانه، بازیگر و تیره‌کننده سرنوشت آدمی است. (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۶، ۸۵ و نیز نحوی و امینی، ۱۳۹۲، ۱۴۵)

^۱. Kiang _ Shih

^۲. نام دیگری است برای «یین گیائو»

^۳. Phédre

^۴. Thèsèe

^۵. Hyppolite

۳-۴. داستان سیاوش از نگاه روانکاوانه

دانش روان‌شناسی، دریچه‌های نوی را در نقد متون ادبی گشوده‌است. کارل گوستاو یونگ بر این باور است که شناخت کهن‌الگوها می‌تواند منجر به شناخت کامل‌تر رفتارهای فردی و اجتماعی انسان می‌گردد. «شناخت کهن‌الگوهایی چون سایه، آنیما (روان زنانه)، آنیموس (روان مردانه)، به آدمی کمک می‌کند که برخی از خواسته‌های آن‌ها را برآورده سازد و از برخی پرهیز کند. این کهن‌الگوها چه بسا همانند نهاد در ناخودآگاه قرار دارند و نباید آن‌ها را سرکوب کرد. سرکوب، مشکلی را حل نمی‌کند؛ باید با آن‌ها کنار آمد.» (یونگ، ۱۳۸۳، ۲۸۴)

معمولاً احساسات و غرایز پس از سرکوبی، از بین نمی‌روند بلکه از ضمیر آگاه به ضمیر ناخودآگاه منتقل می‌شوند و «در موقعیت‌های بحرانی و خاص، این احساسات در قالب کهن‌الگوی سایه بروز می‌کند.» (اقبال، قمری گیوی و مرادی، ۱۳۸۶، ۷۱)؛ به باور یونگ، «سایه معمولاً ارزش‌های مورد نیاز خودآگاه را به‌گونه‌ای می‌پوشاند که فرد، به دشواری بتواند آن‌ها را وارد زندگی خود کند.» (یونگ، ۱۳۹۳، ۲۶۰) و «سرکوب سایه، خلاقیت، احساسات پر شور و هیجان، فراست و بینشی ژرف، عملکردهای سریع و فی‌البداهه را نیز سرکوب می‌کند.» (هال و نوردبای، ۱۳۷۵، ۷۳) از این روی اگر سایه، دربردارنده نیروی مثبت باشد، باید آن‌ها را با زندگی فعال درآمیخت؛ نه اینکه سرکوب کرد. یونگ بر این باور است که: «کهن‌الگوی من، همواره با سایه در ستیز است. این ستیز در کشمکش انسان بدوی برای دست‌یافتن به خودآگاهی به صورت نبرد میان قهرمان کهن‌الگویی با قدرت‌های شرور آسمانی که به هیئت ازدها و دیگر اهریمنان نمود پیدا می‌کند، بیان شده است.» (۱۳۹۳، ۱۷۶)

در داستان سیاوش، شخصیت‌های افراسیاب، گرسیوز، سودابه و کیکاووس، کهن‌الگوی سایه هستند. سیاوش، نمود بارز کهن‌الگوی قهرمان است. عشق ممنوع سودابه، نامادری سیاوش، به ناپسندی اش گفته و ابراز می‌شود و «در قالبی از تمامیت و کلیت، از محدودیت‌های روان‌فردی در گذشته و ابعاد همگانی، ساختاری جهانی یافته است و با داستان-هایی از عشق ممنوع در دیگر ملل شباهت نزدیک یافته است.» (واشقانی و حسنوند، ۱۳۹۳، ۱۷۸۱)؛ از جمله موارد مشابه می‌توان به داستان «یوسف و زلیخا» و «فدر و هیپولیت» اشاره کرد.

از سوی دیگر، تربیت یافتن سیاوش به دست رستم، تبلور کهن‌الگوی پیر دانا - پدر و آزمایش قهرمان است. رستم، پهلوان نامی و خردمند شاهنامه، از کاووس می‌خواهد پرورش و آموزش سیاوش را به او بسپارد. رستم، این پیر دانا، می‌خواهد شیوه زندگی درست و انسانی و سواری و تیر و کمان و کمند، نشستن‌گاه مجلس و داد و بیداد و آیین تخت و تاج و شیوه سخن گفتن رزم و بزم را به او بیاموزد. (رک. فردوسی، ۱۳۸۸، ۲۰۷/۲)

۳-۴-۱. عشق ممنوع سودابه، آنیمای منفی

سودابه، شاهدخت و ملکه‌ای است که «به جای آنکه تجلی زاینده آنیما باشد، آنیموسی سخت فعال دارد که آنیمای او را از مسیر باروری و سازندگی خارج ساخته است.» (واشقانی و حسنوند، ۱۳۹۳، ۱۷۸۴) کنش سودابه، سلب آرامش و آسایش است. عشق ممنوع و گناه‌آلود او به سیاوش و پافشاری بر آن آنیمایی است که یونگ روش و منش «او را آنیمای مخوفی جلوه می‌دهد که قهرمان با آن روبه‌رو شده است.» (یونگ، ۱۳۹۳: ۲۷۴)؛ رفتارهای

سودابه، نشان‌دهنده‌ی سایه‌ی وجودی او است که آنیمای منفی او را نشان می‌دهد. سیاوش که مهر غیر الهی و نامادرا نه او را شناخته، با خردمندی می‌کوشد خود را از کان و کانون گناه دور کند.

سیاوش چو از پیش پرده برفت فرود آمد از تخت، سودابه تفت

بیامد خرامان و بردش نماز به بر درگرفتش زمانی دراز

... سیاوش بدانست کان مهر چیست چنان دوستی نر ره ایزد نیست
(فردوسی، ۱۳۹۱، ۹۵-۹۷)

زنان شاهنامه در کنار جنبه‌های عاشقانه، جنبه روانی پنهان، مثبت و منفی نیز در درون دارند و می‌توانند باعث تعالی و رشد یا تنزل روانی مردان باشند. همان‌گونه که نژادگی مادر سیاوش در نهاد فرزند تأثیر نهاده، هم‌سویی کاووس با سودابه نه تنها به خود زیان زده، شاهزاده را نیز به آوارگی در رفتن به نزد دشمن و کشته شدن کشاند. تامل در این موضوع می‌تواند نقش مهم زنان و مردان را در سازندگی جامعه بیان کند. همان کاری که سیاوش در این ماجرا انجام داد. (فردوسی، ۱۳۹۱، ۹۷)

در شاهنامه «خویشکاری زاینده‌گی، آفرینندگی و هدایتگری آنیما در وجود زنانی چون: فرانک مادر خردمند فریدون، فرنگیس، همسر باوفای سیاوش و مادر کیخسرو، رودابه همسر زال و مادر رستم، سیندخت، مادر رودابه و امثال آنها نمایان شده و پلیدی و ویرانگری آن در وجود زنانی چون: سودابه و زنان هفت‌خان نمود پیدا کرده است. این صورت‌های دوگانه، تجلی نمادین کهن‌الگوی آنیما در شاهنامه‌اند.» (خسروی و طغیانی، ۱۳۸۹، ۱۴)

۳-۴-۲. نهاد، من و فرامن در داستان سودابه و سیاوش

از بین شخصیت‌های داستان، سودابه، افراسیاب و گرسیوز، نماد «نهاد»، رستم و سیاوش، مظهر «فرامن» و کیکاووس، نمود و نماد «من» هستند.

سودابه (نهاد): سودابه پلیدترین و منفورترین شخصیت شاهنامه، از یک‌سو زنی زیبا، مصمم، با اراده و باهوش و از سویی دیگر، خودخواه و خود رأی، بی‌پروا و هنجارشکن، هوسباز و خیانتکار، دروغگو و دسیسه‌چین، فرصت‌طلب و جاه‌طلب است که آن چند ویژگی مثبتش هم در سایه‌ی نقاط منفی و تاریک درون او بی‌رنگ شده‌اند؛ اما عامل اصلی این کنش‌ها را می‌توان متأثر از شخصیت قدرت‌طلب او دانست. (رک.، فردوسی، ۱۳۸۸، ۲۱۱-۲۱۵ و ۲۲۰ و ۲۶۵-۲۷۸ و ۲۲۳-۲۳۸ و ۵۳۰-۵۳۲ و نیز: سرامی، ۱۳۷۳، ۵۰۸)، از نگاه فروید، نهاد براساس اصل لذت عمل می‌کند و ساختاری خودخواه، لذت‌جو، غیراخلاقی و لجوج دارد. نهاد ذاتی سودابه از یک سو و سرکوب میل جنسی

سودابه «لیبدو» از سوی سیاوش، در کردار و گفتار سودابه بازتاب می‌یابد. فروید، نهاد را غیرقابل کنترل می‌داند و آن را «اصل لذت» می‌نامد. (ر.ک: ۱۳۸۳، ۲۵۰ و ۱۳۸۷، ۱۷۱)

سیاوش (فرامن): در روان آدمی، در کنار نهاد (نفس اماره به بدی) و من (نفس لواحه)، نیرویی نیز وجود دارد که به انسان آرامش می‌بخشد (نفس مطمئنه) و به تعالی فرا می‌خواند. «این بخش از ساختار شخصیت را که تعریفی هم‌راستا با «وجدان»^۱ دارد و در جست و جوی «خود آرمانی»^۲ از ستیز بی‌وقفه با غرایز باکی ندارد، فرامن نامیده‌اند.» (علوی مقدم و صادقی‌منش، ۱۳۹۴: ۱۰۲). سیاوش در این داستان نماینده فرامن است و آدمی را به سوی آرمان‌گرایی و معنویت سوق می‌دهد.

کیکاووس (من): کیکاووس در شاهنامه، شخصیتی دمدمی مزاج دارد و بی‌درایتی او تلون مزاجش باعث شده که در این داستان نتواند شخصیت آرمانی داشته باشد، اما هرگز مانند سودابه منفی و منفور نیست، بلکه تا حدی منطقی و واقع‌گرا است و بر رتق و فتق امور و آشتی بین سودابه و سیاوش می‌کوشد. گرچه شیفتگی او به سودابه نتوانست در نهایت داورى درستی داشته باشد، با این که بر پاکی سیاوش و تربیت رستم باور داشت.

تو را پاک‌یزدان چنان آفرید
که مهر آورد بر توه‌ر کت بدید
(فردوسی، ۱۳۹۱، ۹۵)

۳-۵. نتیجه‌گیری

از مطالب یاد شده بدین نتیجه می‌رسیم که داستان سیاوش و سودابه از جهات گوناگون قابل بررسی است. یک جنبه داستان، به بررسی نگاه اسطوره‌ای بررسی برمی‌گردد، از این روی شخصیت‌های داستان به سمبل و نمادهایی از نیکی و بدی تبدیل می‌شوند. تاثیر اسطوره بر فرهنگ و باورهای ملل ریشه‌دار است و از این نگاه در شکل‌گیری و بالندگی فرهنگی و اخلاقی ملل نقش به‌سزایی دارد. ویژگی‌های اخلاقی و اجتماعی قهرمان اصلی داستان (سیاوش)، از دیر باز در فرهنگ ایرانی در باورها و آداب و رسوم تاثیر نهاده است و بازنمایی و بازشناسی او، همانند یادکرد داستان یوسف (ع)، می‌تواند در بهسازی اخلاق و فرهنگ جامعه، به‌ویژه نسل جوان، تاثیر ژرف و شگرف داشته باشد. همچنین سودابه نیز در مقابل او نمادی از پلستی و بد اخلاقی است که معرفی درست او می‌تواند، زنان جامعه را از کامخواهی گناه آلود بازدارد و آنها را به سوی پاکی و طهارت نفس رهنمون گردد.

بررسی تطبیقی داستان نیز جنبه دیگر بحث است که نه تنها در ایران، بلکه در جهان نمونه‌هایی مشابه از داستان یافت می‌شود و بر تاثیرگذاری و پیام جهانی آن تاکید می‌ورزد. نمونه شناخته‌شده آن در متون دینی، داستان یوسف و زلیخاست؛ در میان ملل دیگر نیز داستان «راما» و همسرش «سیتا» که بر مظاهر فرهنگی، ذوقی و هنری مردم هند تاثیر

^۱ Conscience.

^۲ Ego - ideal.

فراوانی نهاده است، قابل بررسی و سنجش با داستان سیاوش و سودابه است. راما نیز مانند سیاوش برای مردم هندوستان، نماد فرمانروایی دادگستر و رزم‌آوری دادخواه از یک سو و شوهری مهربان و فداکار از سوی دیگر است؛ سیتا نیز بر خلاف سودابه، همسری پاکدامن، شوهر دوست و فرزندپرور است. همچنین داستان جو وانگ و سودا گی چینی با سیاوش و سودابه همانندی دارد. همان‌گونه که منش و کردار «جو - وانگ» و «کاووس» در دو حماسه چینی و ایرانی همانندی کامل دارد، زندگی همسران این دو شاهنشاه، «سو - دا - گی» و «سودابه» - نیز بسیار شبیه یکدیگر است. همانندی داستان سیاوش و سودابه با فدر و هیپولیت یونانی نیز از موارد مشابه دیگر است و در بسیاری از جهات با داستان سودابه و سیاوش همانندی دارد.

جنبه دیگر داستان و پژوهش‌های مرتبط با آن، بررسی شخصیت‌های داستان از نگاه روانکاوانه است. شخصیت‌های اصلی داستان، قابلیت انطباق با سه بخش روان را دارند: سودابه مظهر نهاد(نفس اماره) و نماد لذت جویی مطلق و لجام گسیخته است و از این جهت پیوسته به سوی بدی و گناه گام برمی‌دارد، بر خلاف او سیاوش نماد فرامن (نفس مطمئنه) و آرمان‌گرا است و پیوسته روی سوی نیکی دارد. اما کاووس در میانه این دو، نماینده من(نفس اماره) است و به ایجاد تعادل و میانجی‌گری کوشش می‌کند. از این روی نیروهای روانی موجود در آدمی که در وجود همه انسان‌ها نهفته است، در وجود این سه شخصیت تجلی می‌یابد. اگر شخصیت‌هایی که نماد من هستند به درستی عمل کنند، مانع لذت جویی و کامیابی مطلق می‌شوند و از سوی دیگر زمینه تعالی شخصیت‌هایی که نماد فرامن هستند را فراهم می‌کنند.

نتیجه‌گیری پایانی آن که، تعلیم و تربیت و وجود مریبان و پیران رهدان، مانند رستم، که کهن الگوی پیر دانا است، در پرورش اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی جامعه و افراد بسیار تاثیر گذار است و سیاوش در سایه تربیت او به این جایگاه رسیده است.

منابع

* قرآن کریم.

۱. ابن اثیر، عزالدین (۱۳۷۴). *تاریخ کامل*. ترجمه سید محمدحسین روحانی. تهران: اساطیر.
۲. اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۴۶). *جام جهان بین*. تهران: کتابخانه ایرانمهر.
۳. اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۶). *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*. تهران: نشر آثار.
۴. اقبالی، ابراهیم، قمری گیوی و مرادی (۱۳۸۶). تحلیل داستان سیاوش بر پایه نظریات یونگ. *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، شماره هشتم، بهار و تابستان، ۸۵ - ۶۹.
۵. آیندلو، سجاد (۱۳۸۴). فرضیه ای در باره مادر سیاوش. *نامه فرهنگستان*، ۳(۷)، ۲۷-۴۶.
۶. بازیگر، نسرين (۱۳۹۴). دو فرضیه درباره داستان سیاوش (با توجه به نظر شاهنامه پژوهان ایرانی، تاجیک، روس و اروپایی). *فصل نامه ادبیات عرفانی و اسطوره شناسی*، ۱۱(۳۹)، ۴۸-۱۱.
۷. بگلی، فیل (۱۳۸۵). *چگونه مذاکره کنیم؟*. ترجمه رضا افتخاری و شهرزاد انورخواه. مشهد: بامشاد.

۸. بیرانوند، یوسفعلی و دیگران (۱۳۶۹). بررسی تطبیقی شخصیت‌ها و کارکردهای آنها در داستان‌های سیاوش و رامایانا. زبان و ادب فارسی (نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، شماره مسلسل ۲۳۴).
۹. پانی پتی، ملا مسیح (۲۰۰۹). رامایانا (نسخه منظوم). به اهتمام سید عبدالحمید ضیایی و جعفری. دهلی: نو: خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران.
۱۰. حمیدیان، سعید (۱۳۷۲). درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی. تهران: مرکز.
۱۱. خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۶). سخن‌های دیرینه. به کوش علیی دهباشی. تهران: افکار.
۱۲. خسروی، اشرف و طغیانی، اسحاق (۱۳۸۹). تحلیل روان‌کاوانه شخصیت سودابه و رودابه (یگانه‌های دو سویه شاهنامه). کاوش‌نامه، ۲۱ (۱۱)، ۳۷ - ۹.
۱۳. داراشکوه، محمد (۱۳۴۰). سرکبر (اوپانیساد). تصحیح: تاراچند، ترجمه سیدمحمدرضا جلالی‌نایینی. تهران: تابان.
۱۴. دورانت، ویل (۱۳۸۴). تاریخ تمدن. مترجم احمد آرام و دیگران. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۵. سنچولی، احمد (۱۳۹۴). بررسی ساختار غنایی - حماسی زال و رودابه. پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان. ۲۴ (۱۳)، ۱۸۹ - ۲۱۰.
۱۶. شاتوک، سیبل (۱۳۸۸). آیین هندو. ترجمه محمدرضا بدیعی. تهران: امیرکبیر.
۱۷. شهباز، حسن (۱۳۸۸). سیری در بزرگ‌ترین کتاب‌های جهان. ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۸. شیخ حسینی، زینب و خلیلی جهان تیغ (۱۳۹۰). تحلیل ساختار داستان سیاوش و دو داستان رام چندر و سدنوا در هند، فصلنامه مطالعات شبه قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان، ۲۱ (۶)، ۹۸ - ۷۹.
۱۹. علوی‌مقدم، مهیار و صادقی‌منش، علی (۱۳۹۴). گذار فرمان‌قوم ایرانی از احکام غریزه‌محور شاه در داستان سیاوش (بررسی داستان سیاوش با تکیه بر دیدگاه ادبی - روان‌کاوانه فروید). مجله شعرپژوهی، ۴ (۷)، زمستان، ۱۱۶ - ۹۷.
۲۰. فاضلی، فیروز و کنعانی، سیاوش، شخصیتی آیینی و رازناک در شاهنامه، نشریه پژوهش‌نامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا)، ۱ (۴)، ۹۳ - ۱۰۸.
۲۱. فتاحی دولت‌آبادی، نیلوفر (۱۳۹۰). سیاوش در اسطوره و ادبیات. کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه کاشان.
۲۲. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۸). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی‌مطلق. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
۲۳. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۱). شاهنامه (براساس نسخه مسکو). قم: عطش.
۲۴. فروید، زیگموند (۱۳۸۳). شرحی کوتاه درباره روان‌کاوی. ترجمه حسین پاینده. تهران: فصلنامه ارغنون، ۲۱.
۲۵. فروید، زیگموند (۱۳۸۷). موسی و یکتاپرستی. ترجمه هورا رهبری. تهران: فرهنگ صبا.

۲۶. قبادی فومشی، الهه (۱۳۹۱). مقایسه تطبیقی حماسه رامایانا و داستان سیاوش از شاهنامه فردوسی. کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی.
۲۷. کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۶۶). سهراب و سیاوش: (گومپیشن) و (ویچارشن)، گزارشی از داستان‌های شاهنامه بر بنیاد روانشناسی اسطوره. چیستا، ۴۵ و ۴۶، ۴۷۱ - ۴۶۳.
۲۸. کویاجی، جهانگیر کوورجی (۱۳۸۰). بنیادهای اسطوره و حماسه ایران. ترجمه جلیل دوستخواه. تهران: آگه.
۲۹. کویاجی، جهانگیر کوورجی (۱۳۵۳). آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان، ترجمه جلیل دوستخواه، تهران: فرانکلین.
۳۰. مافی تبار، آمنه (۱۳۸۹). بررسی تطبیقی آیین‌های اساطیری «داوری ایزدی» در ایران و هند. کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه هنر.
۳۱. محمودیان راوی نژاد، زهرا (۱۳۹۲). بررسی تطبیقی عناصر روایی قصه حضرت یوسف در قرآن و سیاوش در شاهنامه. تهران: مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما.
۳۲. مسکوب، شاهرخ (۱۳۵۱). سوگ سیاوش. تهران: خوارزمی.
۳۳. میکی، وال، داس، تلسی (۱۳۷۹). رامایانا، کهن‌ترین متن حماسی عاشقانه هند. ترجمان: امر سنکبه، امر پرکاش. تهران: الست فردا.
۳۴. نحوی، اکبر و امینی، علی (۱۳۹۲). سیاوش و سودابه (بررسی تطبیقی موارد مشابه در اساطیر و ادبیات ملل). مجله شعرپژوهی (بوستان ادب)، ۵(۱)، ۱۶۶ - ۱۳۹.
۳۵. واشقانی فراهانی، ابراهیم و حسنونند، اشرف (۱۳۹۳). بررسی تطبیقی داستان سیاوش براساس روان‌شناسی یونگ، دومین همایش ملی ادبیات تطبیقی دانشگاه رازی، ۱۷۹۲ - ۱۷۷۹.
۳۶. هال، کالوین اس و نوردبای، ورنون جی (۱۳۷۵). مبانی روان‌شناسی تحلیلی یونگ، ترجمه: محمد حسین مقبل، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی تربیت معلم، چاپ اول.
۳۷. الیاده، میرچا (۱۳۶۲). چشم‌اندازهای اسطوره. ترجمه جلال ستاری. تهران: توس.
۳۸. یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۳). روان‌شناسی ضمیر ناخودآگاه. ترجمه محمدعلی امیری. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۹. یونگ، کارل گوستاو (۱۳۹۳). انسان و سمبل‌هایش. ترجمه محمود سلطانیه. تهران: جامی.